

**هگل، ایرانیان و حکیم نظامی**

هگل اما پس از بیان حماسی‌گری شعر فارسی، تداوم این شعر را ظهور شعر حماسی عاشقانه می‌داند و جالب این‌که مهم‌ترین مصداق ظهور این نوع شعر را حکیم نظامی ذکر می‌کند.



هگل اما پس از بیان حماسی‌گری شعر فارسی، تداوم این شعر را ظهور شعر حماسی عاشقانه می‌داند و جالب این‌که مهم‌ترین مصداق ظهور این نوع شعر را حکیم نظامی ذکر می‌کند.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی است که حسن بلخاری استاد دانشگاه تهران و رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به مناسبت بزرگداشت حکیم نظامی گنجوی نوشته است:

الف: نخست در شب با سعادت مبعث نور و روشنایی، پیامبر رحمت و فرزادگی، حضرت رسول اکرم (ص)، این یوم الله اکمال نعمت و رحمت الهی بر نوع انسانی و بل همه هستی را، به همه عالمیان تبریک عرض می‌کنم و طلپعه این گفتار را ابیاتی از مخزن الاسرار حکیم نظامی در نعت پیامبر گرامی اسلام قرار می‌دهم:

تخته اول که الف نقش بست بر در محجوبه احمد نشست

حلقه حی را کالف اقلیم داد طوق ز دال و کمر از میم داد

لاجرم او یافت از آن میم و دال دایره دولت و خط کمال

بود درین گنبد فیروزه خشت تازه ترنجی زسرای بهشت

رسم ترنجست که در روزگار پیش دهد میوه پس آرد بهار

کنت نبیا چو علم پیش برد ختم نبوت به محمد سپرد

مه که نگین دان زبرجد شدست خاتم او مهر محمد شدست

گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دو جهان حلقه تسلیم اوست

خواجه مساج و مسیحش غلام آنت بشیر اینت مبشر به نام

عصمتیان در حرمش پردگی عصمت از او یافته پروردگی

تربتش از دیده جنایت ستان غربتش از مکه جبایت ستان

خامشی او سخن دلفروز دوستی او هنر عیب سوز

شمع الهی ز دل افروخته درس ازل تا ابد آموخته

چشمه خورشید که محتاج اوست نیم هلال از شب معراج اوست

تخت نشین شب معراج بود تخت نشان کمر و تاج بود

داده فراخی نفس تنگ را نعل زده خنگ شب آهنگ را

از پی باز آمدنش پای بست موکبیاں سخن ابلق بدست

چون تک ابلق بتمامی رسید غاشیه داری به نظامی رسید

ب: هگل (گئورگ ویلهلم فریدریش هگل) (۱۸۳۱-۱۷۷۰) در اثر بسیار مهم خویش یعنی درس گفتارهایی پیرامون فلسفه زیبایی شناسی که با عنوان *philosophy of fine Aft* توسط برخی ناشران انگلیسی چاپ شده، من جمله انتشارات Themmes در سال ۱۹۹۹، (در حالی که عنوان اصلی آن فلسفه زیبایی شناسی است *philosophie der Asthetik* و نه هنرهای زیبا) به بحث و تعمقی شگرف در باب برخی مکاتب و ابواب هنری می پردازد. مباحث این کتاب چهار جلدی که مجموعه درس گفتارهای این فیلسوف بزرگ آلمانی در دانشگاه برلین است، از سال ۱۸۲۳ آغاز و در دوره اول تا ۱۸۲۶ به مدت سه سال ادامه یافته و سپس در سال ۱۸۲۸ مجدداً آغاز و در سال ۱۸۲۹ خاتمه یافته است.

طبیعی است این تأمل و رویکرد هگل به هنر و زیبایی تابعی از روح بنیادین فلسفه اش باشد. یعنی مسئله روح مطلق و تقسیم جلوه های آن به فلسفه، دین و هنر. این تقسیم یکی از مهم ترین کارهای هگل در نظام فلسفی اوست. به عبارتی هگل معتقد است روح یا ایده مطلق، اگر در پیکر مفاهیم دانسته شود «فلسفه» و اگر در متن شهودی دانسته شود که در اظهار خود از مفاهیم نیز بهره می جوید «دین» و اگر از طریق شهودی که زاده ادراک حسی و نوعی جلوه حسی است ظاهر شود، «هنر» است. به تعبیر هگل، هنر، نخستین وسیله یا رسانه در زندگی انسان محسوب می شود که در صدر تاریخ عمدتاً عامل وصول به حقیقت بود اما در مسیر حیات انسان، ظهور روح یا ایده در قالب تجسم و تجلی حسی (هنر) جای خود را به دین و سپس فلسفه می دهد. این معنا را مرحوم محمود عبادیان در کتاب زیبایی شناسی به زبان ساده چنین بیان می کند: «لازم به توضیح است که حرکت آگاهی و حقیقت گرایی ذهن آدمی از حقیقت تجسمی (هنر) به حقیقت تصویری (دین) و سرانجام حقیقت انتزاعی (فلسفه) به معنای حذف مرحله های زیرین نیست بلکه مرحله های قبلی رسالت عمده خود را از دست می دهند و به جنبه ای از مرحله برتر تبدیل می شوند»

هگل در این کتاب مهم چهار جلدی و با نیت درک زیبایی و هنر، فلسفه های کانت، شیلر، وینکلمان و شلینگ را بدو مورد بحث و بررسی قرار داده و به ویژه در کتاب اول نسبت زیبایی ایده آل و رئال را شرح می دهد. او در کتاب دوم، سمبلیزم را محور بحث خود قرار داده و آن را در مشارب و مذاهب مختلف مورد توجه قرار می دهد از زرتشت تا هندوئیسم و از شعر اسلامی تا عرفان مسیحی. شرح دقیق هگل از مباحث نمادین شعر در هنر به حوزه کلاسیک کشیده می شود. در این بخش نیز هگل بحث مفصلی در ابواب مختلف کلاسیک دارد، موضوع بعدی او رمانتیسم است و بحثی جامع در باب آن و به ویژه موضوعات مهم مطرح در رمانتیسم. در جلد سوم به معماری پرداخته می شود و پس از آن به مجسمه سازی و نقاشی به ویژه در حوزه هنرهای رمانتیک و نهایت در جلد چهارم به موسیقی و هنر به شدت همراه آن شعر پرداخته و در ادامه تعیین گونه های مهم شعر یعنی شعر حماسی، تغزلی و دراماتیک.

هگل در پرداخت هنری خویش به موسیقی، معماری، نقاشی، پیکره تراشی و شعر گاه جهان شرق را نیز مورد توجه قرار می دهد. به عنوان مثال در جلد دوم و پس از بحث در باب شعر هندی (به ویژه با تأمل در کتاب بهگودگیتا که یکی از لطیف ترین بخش های حماسه بزرگ مهابهاراتا است) به بحث در باب شعر اسلامی پرداخته و با تأمل بر مبحثی بنیادی یعنی پانته نیسم (یا وحدت وجود) ایرانیان را دارای ذهنی آزاده تر در شرح این مسئله غامض عرفانی می داند.

وی با شرح جذاب از کنش شاعر در اشتیاق به مشاهده ملکوت، مولانا جلال الدین رومی را می ستاید: «از آن جایی که شاعر مشتاق مشاهده ملکوت در هر چیزی است و در واقع آن را رؤیت می کند لذا در قبال آن شخصیت خود را فدا می کند و به یکسان فطرت ملکوت را در وجود باطنی که بدین طریق گسترش یافته و آزاد شده است را درک می کند و در نتیجه در او این درون بودگی روشن، این بخت مساعد آزادانه و این سعادت پرهیاهو که خصلت نمای انسان شرقی است پا می گیرد. او با انکار غرابت خویش خود را بالکل در لایتناهی مطلق مستغرق می سازد و در همه چیز تصویر و حضور ملکوت را احساس می کند و باز می شناسد، چنین خود نفاذیافتگی به وسیله لاهوت و حیات سکر آورنده نشاط انگیزی در خدا همانا به عرفان می نماید. در این رابطه جلال الدین رومی بیش از همه می بایست مورد تمجید قرار گیرد»؛ از طرف دیگر عمق احساس آزادانه و شادمانه خاص اهالی مشرق زمین به ویژه ایرانیان مسلمان است که آشکارا خویش را فدای خدا و هر چیز قابل ستایش می سازند (جلد دوم درسگفتارهایی پیرامون فلسفه زیبایی شناسی ص ۴۸۹) حافظ نیز در تیررس تحقیق عمیق هگل قرار دارد به ویژه در شرح ابیاتی چون:

میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس زبان آتشینم هست و لیکن در نمی گیرد

و یا

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

هگل در شرح این ابیات به ویژه توجه به ذوق لطیف ایرانیان نکته نغزی دارد: «در حالی که اگر ما در اشعارمان از گل، بلبل و می سخن می گوئیم، این امر خود را به مفهوم بالکل متفاوت و بیشتر ملال آوری نشان می دهد [و] گل برای ما به مثابه زیب و زیور «مزمین به گل سرخ» و غیره به کار می رود، یا صدای بلبل را می شنویم و عواطف متشابهه ای را در ما برمی انگیزد، باده می نوشیم و آن را دافعه دغدغه خاطر می نامیم، اما در نزد ایرانیان گل، تصور یا زینتی صرف و هیچ گونه نمادی نیست. گل برای شاعر بسان چیزی دارای روح به مثابه نگار موعود ظاهر می شود و [او] همراه با روحش در جان و روان گل جذب می شود.» (همان ۴۹۱)

هگل در کتاب چهارم و به ویژه در باب اشعار حماسی، مجدد به ایرانیان و شعرای بلند مرتبه اش، من جمله حکیم نظامی باز می گردد. از دیدگاه هگل، شعر عربی پیش از ظهور اسلام (معلقات) شعری واقعی است زیرا در متن آن مفاهیمی چون شرف قبيله، شور انتقام، مهمان نوازی، عشق، احسان، اندوه و عطش ماجراجویی برجسته شده و جهان شعری پالوده می شود از مفاهیمی چون اسطوره، خدایان، شیاطین، اجنه، پریان و دیگر موجودات شرقی. اما پس از ظهور اسلام، شعر تعلیمی جای خود را به اشعار جاهلی می دهد و به ویژه در حوزه حماسه شاعران بلند مرتبه ای ظاهر می شوند چون فردوسی بزرگ. هگل می گوید: «در آغاز این شکفتگی با شعر حماسی روبرو می شویم که دست کم در موضوع، خود را به دورترین گذشته افسانه ها و اساطیر باستانی ایرانی به عقب می برد، و به روشی حدیثی از آغاز تا انجام ازمنه پهلوانی، درست تا آخرین روزهای ساسانیان، به ما عرضه می شود. این اثر جامع الاطراف که از باستان نامه مأخوذ شده است، همانا شاهنامه فردوسی، دهقان زاده ای اهل طوس است.» اما هگل قادر نیست تحلیل کند و تشخیص دهد چرا شاهنامه تلفیقی از حماسه و تاریخ است. تلفیقی از افسانه های ایران باستان (من جمله رستم) و وقایعی تاریخی چون حکومت ساسانیان: «معهدنا حتی نمی توانیم این شکل را حماسه ای واقعی بنامیم، زیرا به مثابه محور خود فاقد عمل انفرادی خود بسته ای است. با گذشت قرون هیچ کسوت ثابتی نه در دوران و نه در محل، و به ویژه در قدیمی ترین چهره های اسطوره ای وجود ندارد و شعائر مشوش کننده در هم بر فراز دنیایی خیالی گشت می زند و آن چنان مبهم بیان می شود که غالباً نمی دانیم آیا با افراد سر و کار داریم یا با کل طایفه، در حالی از طرف دیگر چهره های واقعی تاریخی مجدداً نمودار می شوند.» هگل به تطبیق بازنمایی مفاهیم در شعر عرب جاهلی با ایرانی مسلمانی چون فردوسی می پردازد. وی ضمن اینکه اذعان می کند فردوسی از آزادی بیشتری در بیان مفاهیم برخوردار بود اما معتقد است شاعر در بیان حماسه می بایست از برخی امور حذر می کرده که نکرده: «شاعر به عنوان یک مسلمان در بررسی موضوع اش از آزادی بیشتری برخوردار بود، معهدنا دقیقاً به خاطر این آزادی فاقد آن صلابت در تصاویر جداگانه بود که سرودهای پهلوانی تازی اصیل را متمایز می ساخت و در نتیجه فاصله اش از دنیای محو شده طولانی افسانه ها، آن هوای تازه حیات بلاواسطه که مطلقاً در حماسه ای ملی ضروری است را فاقد بود.» (همان)

هگل اما پس از بیان حماسی گری شعر فارسی، تداوم این شعر را ظهور شعر حماسی عاشقانه می داند و جالب این که مهم ترین مصداق ظهور این نوع شعر را حکیم نظامی ذکر می کند: «شعر فارسی در دنباله بعدی هنر حماسه، در حماسه های عشقی با بیشترین لطافت و مقدار زیادی ملاحظه ادامه پیدا کرد که در آن به ویژه نظامی ۱۲۰۲۱۱۴۱ میلادی از اشتهار برخوردار شد. و یا اینکه، با تجربه ای غنی از زندگی، به اشعاری اخلاقی تبدیل شد، اشعاری که سعدی ۱۲۹۱۱۸۴ دنیا دیده در آن استاد بود» (همان)

اما چرا نظامی مهم ترین مثال هگل در بیان شعر حماسی عاشقانه است؟

چنان که می دانیم جمال الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، متخلص به نظامی و نامور حکیم نظامی، شاعر و داستان سرای بزرگ ایرانی در سال ۵۳۵ زاده و در سال ۶۰۷ ه. ق وفات نمود. یعنی در اوایل قرن هفتم. بنابراین سترگ ترین اثر خویش یعنی خمسه نظامی (شامل مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه) را در سال های پایانی قرن ششم و اوایل قرن هفتم سرود. این یعنی نزدیک به ۱۸۰ سال پس از سرودن شاهنامه توسط حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که متولد ۳۲۹ و متوفی ۴۱۶ هجری قمری بود. رویکرد مشابه نظامی در انتخاب موضوعات و اشخاصی خاص که قابلیت قرار گرفتن در متن حماسه و اسطوره را دارا هستند، محتمل می توانست مبنای تحلیل هگل در رسیدن از ادبیات حماسی فردوسی به حماسه های عاشقانه نظامی باشد. نوع شعر نظامی چون اشعار مولانا و سنایی و عطار که اشعاری کاملاً تعلیمی و اخلاقی است، نیست. نظامی در خمسه خویش مرز میان افسانه و واقعیت را آن چنان که شعرای دیگر جدی می انگارند جدی نمی انگارد فلذا عامدانه به سراغ احوال و اشخاصی می رود که در مرز میان افسانه و واقعیت قرار دارند. به عنوان مثال داستان خسرو پرویز و پسرش شیرویه و بهرام و... واقعی است اما داستان فرهاد کوهکن نیز واقعی است؟ فرهاد جلوه ای از ظهور حماسه متکی بر عشق نیست؟ توجه کنید که هگل از اشعار حماسی عاشقانه سخن می گوید و نه از شعر عاشقانه.

لطایف موجود در متن هفت پیکر تا چه حد امکان تحقق در جهان واقع را داشته؟ کشتن بهرام ازدها را، نوعی ظهور افسانه در واقعیت و به تبع آن کمرنگ کردن نسبت میان افسانه و واقعیت نیست؟

از میان دو شاخ های خدنگ جست مقراضه فراخ آهنگ

در کمان سپید توز نهاد بر سیاه ازدها کمین گشاد

ازدها دیده باز کرده فراخ کآمد از شست شاه تیر دو شاخ

هر دو چشمه در آن دو چشم نشست راه بینش برآفرینش بست

بدو نوک سنان سفته شاه سفته شد چشم ازدهای سیاه

چونکه میدان بر ازدها شد تنگ شه درآمد به ازدها چو نهنگ

ناچخی راند بر گلوش دلیر چون بر اندام گور پنجه شیر

ازدها را درید کام و گلو ناچخ هشت مشت شش پهلوی

بانگی از ازدها برآمد سخت در سر افتاد چون ستون درخت (هفت پیکر نظامی)

این داستان آیا ظهور افسانه های خلاقانه ایران باستان و تلاش برای تطبیق آن افسانه ها با برخی واقعیات نبوده است؟

هگل متأثر از نظر خویش در باب آمیختگی اسطوره و واقعیت در شاهنامه، خمسه را نیز در آمیختن اسطوره و امر واقع بسیار شاخص می خواند لیک با این تفاوت که حماسه های نظامی عاشقانه است حماسه فردوسی نه لزوماً.

ج: پایان سخن، ذکر ابیاتی از حکیم نظامی در ابتدای هفت پیکر است که در آن حکیم و شاعر بلند پایه ایرانی خود را به رسایی و زیبایی می نمایاند:

هر چه هست از دقیقه های نجوم با یکایک نهفته های علوم

خواندم و سیر هر ورق جستم چون ترا یافتم ورق شستم

همه را روی در خدا دیدم در خدا بر همه ترا دیدم

ای به تو زنده هر کجا جانیست وز تنور تو هر کرا نانیست

بر در خویش سرفرازم کن وز در خلق بی نیازم کن

نان من بی میانجی دگران تو دهی رزق بخش جانوران

چون به عهد جوانی از بر تو بر در کس نرفتم از در تو

همه را بر درم فرستادی من نمی خواستم تو می دادی

چون که بر درگه تو گشتم پیر ز آنچه ترسیدنیست دستم گیر

چه سخن کاین سخن خطاست همه تو مرانی جهان مراست همه

من سر گشته را ز کار جهان تو توانی رهاند باز رهان  
در که نالم که دستگیر توئی در پذیرم که درپذیر توئی  
راز پوشنده گرچه هست بسی بر تو پوشیده نیست راز کسی  
غرضی کز تو نیست پنهانی تو بر آور که هم تو میدانی  
از تو نیز ار بدین غرض نرسم با تو هم بی غرض بود نفسم  
غرض آن به که از تو می جویم سخن آن به که با تو می گویم  
راز گویم به خلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم  
ای نظامی پناه پرور تو به در کس مرانش از در تو  
سر بلندی ده از خداوندی همتش را به تاج خرسندی  
تا به وقتی که عرض کار بود گرچه درویش تاجدار بود